

## تحلیل تطبیقی نظریه الگوگرایی اخلاقی زگزیبسی و دیدگاه قرآنی

محمد مهدی ولی‌زاده\*

مرضیه محمص\*\*

### چکیده

نقش الگو در تعلیم و تربیت اخلاقی با قطع نظر از جزئیات، انکارپذیر نیست و این جایگاه در اخلاق هنجاری و تربیت اخلاقی مبتنی بر فضیلت‌گرایی، پررنگ‌تر می‌شود؛ تا جایی که لیندا زگزیبسی، نظریه‌پرداز معاصر، الگو را از نقش مکمل فراتر برده و معیار شناخت مفاهیم اخلاقی دانسته است. در نصوص دینی، به‌ویژه قرآن کریم نیز جدا از انتساب فضیلت‌گرایی به نظریه هنجاری آن، بر نقش الگو تأکید شده، اما چارچوب جایگاه آن بررسی نشده است. این پژوهش با در نظر گرفتن نظریه «الگوگرایی اخلاقی» زگزیبسی به‌عنوان محور، به مقایسه آن با ابعاد الگو در قرآن پرداخته است. از این‌رو، ارکان نظریه را در پنج بخش استخراج کرده و پس از تبیین آن‌ها، منظر قرآن به هریک را بر اساس آیات مرتبط، استنتاج کرده است. یافته‌های پژوهش حاضر حاکی است که از دیدگاه قرآن، آسوگی در مرتبه پسینی از شناخت مفاهیم قرار دارد و قرآن علاوه بر معرفی الگوها، به دعوت نظری نیز پرداخته است. نیز با گزینش داستان‌های گذشتگان، الگوهای خوب و بد را برای تعقل و عبرت‌گیری نقل کرده است. همچنین علاوه بر الگوهای متنوع برای سطوح و عرصه‌های مختلف، الگوی کامل و مطلق را نیز شناسانده است.

### واژگان کلیدی

الگوگرایی، اسوه، الگوی قرآنی، نظریه اخلاقی، اخلاق فضیلت، زگزیبسی.

\*. دانشجوی دکتری اخلاق اسلامی و مدرس معارف، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران و m\_valizadeh@sbu.ac.ir  
دانش‌پژوه سطح چهار حوزه علمیه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).  
\*\*. دانشیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات و ادیان، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. m\_mohases@sbu.ac.ir  
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۲۰

## طرح مسئله

فضیلت‌گرایی<sup>۱</sup> در زمره پرسابقه‌ترین نظریات اخلاق هنجاری است که در مقابل اخلاق مدرن<sup>۲</sup> بر فضیلت‌مند شدن شخص و قاعده‌مند نبودن فعل اخلاقی متمرکز می‌شود. این رویکرد با انتشار مقالات الیزابت آنسکوم<sup>۳</sup> در سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰، با صورت‌بندی جدید فلسفه اخلاقی، مورد توجه اخلاق‌پژوهان معاصر قرار گرفت. اخلاق فضیلت‌گرا مانند نظریات اخلاقی رقیب، دارای تقریرهای مختلفی است.

یکی از این تقریرها توسط لیندا زگزیسکی<sup>۴</sup> (۱۹۴۶) با عنوان «نظریه الگوگرایی اخلاقی» مطرح شده است. وی فیلسوف، معرفت‌شناس و فضیلت‌اندیش معاصر و استاد بازنشسته گروه فلسفه دانشگاه اوکلاهما<sup>۵</sup> است که این نظریه را ابتدا در قالب چند مقاله<sup>۶</sup> و سپس به صورت کامل‌تر در قالب کتابی جامع منتشر کرد.<sup>۷</sup>

او معتقد است فضیلت یک حسن و مزیت اکتسابی پایدار و عمیق شخصی است که شامل انگیزشی خاص برای ایجاد غایت مطلوب و موفقیت قابل‌اعتماد در رسیدن به آن غایت است (Zagzebski, 1996: 137). از این منظر فضیلت، صرفاً یک مفهوم ذهنی و صوری نیست، بلکه مفهومی است که از خودِ الگوها بیرون می‌آید و با ارجاع مستقیم و عینی شناخته می‌شود. ارجاع به الگوهای مناسب اخلاقی و کشش به تقلید از آنها همان امری است که به نحو عملی ما را به سوی اخلاقی بودن و اخلاقی زیستن برمی‌انگیزد. جایگاه و تأثیر الگوها در نیل به فضیلت تا جایی است که زگزیسکی آن را وجه برتری نظریه خود به شمار می‌آورد و این نظریه را جای‌گزین نظریات اخلاقی کلی و غیرکارآمد می‌داند. بنابراین منظور او از الگوگرایی، متممی عملیاتی برای فضیلت‌گرایی

1. Virtualism, Virtue ethics.

۲. منظور از اخلاق مدرن، اخلاق قاعده‌محور است که راهنمایی فاعل و شناخت خوب و بد اخلاقی را با قاعده، میسر می‌داند و عمدتاً با نظریات پیامدگرا و وظیفه‌گرا از قرن هجده میلادی شناخته می‌شود.

3. Elizabeth Anscombe.

4. Linda Trinkaus Zagzebski.

5. University of Oklahoma.

6. Moral Exemplarism, The Self, Motivation & Virtue Project, 2016.

- Exemplarist Virtue Theory, Journal compilation, 2010.

- Exemplarist Virtue Theory, Metaphilosophy, 2010.

- Moral exemplars in theory and practice, Theory and Research in Education, 2013.

- Exemplarism and Admiration, Character: New Directions From Philosophy, Psychology, And Theology, 2015.

۷. کتاب *Exemplarist: Moral Theory* را در سال ۲۰۱۷ انتشارات دانشگاه آکسفورد چاپ کرده و ترجمه آن از سوی امیرحسین خداپرست با نام *الگوگرایی در اخلاق* توسط نشر کرگدن در سال ۱۴۰۱ منتشر شده است. در نگارش این مقاله، از مقالات و کتاب او به زبان انگلیسی استفاده شده است.

به مثابه نظریه اخلاق هنجاری است که نقش الگو را فراتر از تربیت اخلاقی می‌داند و تا حد ساخت مفاهیم اخلاقی و معیار در اخلاق هنجاری می‌رساند.

از سوی دیگر در سنت فکری مسلمانان، فضیلت‌گرایی یا ارزش‌گرایی، از جایگاه و اهمیت بالایی برخوردار است و بر اساس متون اسلامی، می‌توان نقش مرکزی فضایل اخلاقی را به‌وضوح مشاهده کرد. گرچه ارائه نظریه یا تقریری منسجم از اخلاق هنجاری اسلامی دچار چالش‌ها و مشکلات زیادی است، بدون تردید، بخشی از آن حاصل کم‌توجهی به قرآن کریم به مثابه منبع اصیل و مطمئن دینی برای اخلاق و بهره‌نگرفتن از مواجهه روشمند در قالب اخلاق دینی است؛ هرچند می‌توان اذعان داشت توجه ویژه به الگو در فرهنگ قرآنی و نقش بینشی و انگیزشی آن در تربیت فکری - اخلاقی و نیز جایگاه الگو در اخلاق، به نحو دقیقی واکاوی نشده است.

این تحقیق به نقد و بررسی نظریه الگوگرایی اخلاقی بر اساس جایگاه الگوی اخلاقی در دیدگاه قرآنی می‌پردازد. براین اساس، پس از تبیین نقاط محوری نظریه الگوگرایی اخلاقی زگزیسکی، این چارچوب را با رویکرد تحلیل مقایسه‌ای، به قرآن کریم عرضه می‌کند و نسبت نظریه الگوگرایی را با آیات مرتبط با اسوه اعم از اسوه‌های خوب یا بد، با بهره‌گیری از تفاسیر معاصر که رویکرد اجتماعی اخلاقی دارند<sup>۱</sup> مورد ارزیابی قرار می‌دهد. از این رهگذر علاوه بر ارزیابی درون‌دینی نظریه الگوگرایی، توانش اخلاق قرآنی در طبقه‌بندی جایگاه الگوها مبتنی بر آیات مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. البته هدف این نوشتار دستیابی به نظریه اخلاق هنجاری قرآن یا فروکاستن اخلاق قرآنی به الگوگرایی اخلاقی نیست، بلکه در پی آن است که مطالعه تطبیقی میان بخش‌های اصلی الگوگرایی زگزیسکی و آموزه‌های قرآن انجام دهد تا با روش استنتاج، دیدگاه قرآن را در این زمینه نشان دهد. پدیدارشناسان دینی معمولاً مفاهیم و متونی از ادیان و فرهنگ‌های مختلف را کنار هم قرار می‌دهند و مایل‌اند فضای هم‌گرایی را با استفاده از تبیین مفاهیم مشترک پدید آورند. نگارندگان در این مقاله، مطالعه‌ای تطبیقی با رویکرد پدیدارشناسی دینی مد نظر قرار داده‌اند. در این رویکرد، فارغ از مسئله صدق و کذب محتوای تجربه دینی، تلاش می‌شود از طریق همدلی با تجربه دینی دین‌داران، ظهور امر قدسی در فرهنگ‌های گوناگون بررسی شود.

---

۱. تفسیر مستقل و کامل اخلاقی قرآن کریم تاکنون نگاشته نشده است و تفاسیر معاصر شیعه و سنی (مانند تفسیر *المیزان*، *التحریر و التنویر*، *فی ظلال القرآن* و *من وحی القرآن*) نیز نگاه حداقلی و در حد ضرورت به منظر اخلاقی دارند. از این رو ارجاع به کتب تفسیری در این نوشتار، با محدودیت‌هایی مواجه است و نیاز به نگارش کتب تفسیری با این رویکرد احساس می‌شود.

### پیشینه تحقیق

باتوجه به اینکه مدت زیادی از مطرح شدن الگوگرایی اخلاقی به مثابه یک نظریه دارای چارچوب در فضای علمی نگذشته، هنوز تحقیقات فارسی قابل توجهی در این زمینه انجام نگرفته است؛ بااینکه تحقیقات نسبتاً پرشماری حول دیدگاه‌های معرفت‌شناسانه و فضایل فکری زگزیبسی دیده می‌شود. شیما شهریاری و محمدحسین نواب در مقاله «نظریه اخلاقی زاگزیبسی: نظریه فضیلت‌مدار الگوگرا» (۱۳۹۴) گزارشی از نظریه الگوگرایی به دست داده‌اند. این مقاله بررسی تطبیقی با منابع اسلامی را مد نظر نداشته و از کتاب جدید زگزیبسی نیز استفاده نکرده است. البته برخی مانند سیدمحمدباقر میرصانع و هادی صادقی در مقاله «اخلاق فضیلت؛ منظری قرآنی» (۱۳۹۸) به مقایسه فضیلت‌گرایی و آیات قرآن پرداخته و اشاره مختصری به الگوگرایی کرده‌اند، اما آن را به صورت مستقل بررسی نکرده‌اند. وحید دهقانی و مهدی علیزاده در مقاله «تبیین وحیانی از اخلاق فضیلت به روایت قرآن کریم» (۱۳۹۸) نیز به تقریر سعادت‌بنیاد زگزیبسی در کتاب فضایل ذهن توجه کرده‌اند، نه به نظریه الگوگرایی او در کتابی مستقل.

آثاری نیز به خصوص در حوزه الگوها یا روش الگوگیری در قرآن نگاشته شده‌اند که می‌توان به جلد سوم کتاب «روش‌های تربیتی در قرآن» سید علی حسینی‌زاده (۱۳۹۷)، مقاله «نقش الگوهای اخلاقی در تربیت اجتماعی از منظر قرآن کریم» حسینعلی جان‌نثاری و سید حسین واعظی (۱۳۹۸)، مقاله «القدوة الحسنة في ضوء القرآن الكريم» ناصر الماجد (۱۴۳۲ ق) و مقاله «تحلیل فرایند الگویابی از رفتار شخصیت‌ها در قصه‌های قرآن» روح‌الله نجفی (۱۳۹۹) اشاره کرد که با رویکرد درون‌قرآنی، بیشتر به چگونگی روش، مصادیق و آثار تربیتی الگو توجه کرده‌اند. برخی تحقیقات نیز مانند مقاله «تأملی در معناشناسی واژه اسوه در قرآن و حدیث» محمدمهدی کامیابی و دیگران (۱۳۹۷) و «ریشه‌ها، معانی و مصادیق واژه قرآنی اسوه» محمد قاسمی (۱۳۹۷) به بررسی لغوی و تفسیری واژه اسوه اختصاص یافته‌اند و با اهداف پژوهش پیش رو فاصله دارند.

این نوشتار نخست با مراجعه به کتاب و مقالات زگزیبسی و شناسایی چارچوب و نقاط اصلی نظریه کوشیده تبیینی درست از آن ارائه کند، سپس این نقاط اصلی را به آیات عرضه کرده و کوشیده با ساختاری نظریه‌محور، اما از نظرگاه قرآنی، سازواری یا ناسازواری آن‌ها را با اهداف، آموزه‌ها و روح کلی حاکم بر قرآن، به سنجش بگذارد و از این رهگذر، تصویری روشن و نو از الگوگرایی قرآنی به‌عنوان روش تربیت اخلاقی یا مکمل اخلاق فضیلت ارائه کند.

## ویژگی‌های نظریه الگوگرایی اخلاقی

### ۱. تقدم الگوها بر مفاهیم اخلاقی

در غالب نظریات اخلاقی مبتنی بر فضیلت، نخست مفاهیم خوبی و بدی یا فضیلت و رذیلت تعریف می‌شد، آن‌گاه به میزانی که این فهرست خوبی‌ها و فضایل در یک انسان تجلی داشت، آن فرد را اخلاقی ارزیابی می‌کردند و اگر به وجه اتمی این فهرست را در منش انسانی وی می‌یافتند، او را اسوه یا الگوی اخلاقی به‌شمار می‌آوردند.

پس از توسعه نحله‌های جدید فلسفه تحلیلی، رویکرد تحلیلی صرف به مفاهیم اخلاقی قوت گرفت، اما زگزیسکی از فیلسوفانی است که این رویکرد را به نقد کشیده و برخلاف دیدگاه مذکور، معتقد است نخست باید اسوه‌های اخلاقی را تشخیص داد، سپس هرچه در آن‌ها وجود داشته باشد، از نظر اخلاقی خوب یا فضیلت است. در نگاه او تعریف مفاهیم اخلاقی در قالب تحلیل مفهومی پذیرفته نیست؛ زیرا از یک سو نمی‌توان از راه تحلیل معنا به حقیقت و ماهیت آن‌ها پی برد و از سوی دیگر با پذیرفتن تحلیل مفهومی، دور مفهومی ایجاد می‌شود (Zagzebski, 2004: 42; Zagzebski, 2006: 56).

از نظر او، یک نظریه اخلاقی باید بتواند به ما جهت دهد و بگوید که این عنصر باور یا عمل اخلاقی، کدام بخش از نظریه است. هنگامی که از نقشه شهر استفاده می‌کنیم، تنها زمانی مفید است که بتوانیم چیزی را در شهر پیدا کنیم که آن را به نقشه متصل کند، مانند مرکز خرید یا منطقه توریستی یک شهر و گاهی دارای علامتی است که می‌گوید «شما اینجا هستید» تا کاربر را جهت‌دهی کند (Zagzebski, 2017: 7). از این منظر، الگوها همچون قلبی هستند که ما را به نظریه متصل می‌کنند. اعمال اخلاقی ما قبل از نظریه وجود دارند؛ زیرا یکی از اهداف نظریه توجیه اعمال موجود است (Zagzebski, 2017: 8). بنابراین مبنای اخلاق اصلاً مفهوم نیست و پیش از شناسایی الگوهای خوب، معیاری برای تشخیص خوبی وجود ندارد، بلکه مفهوم خوب و بد به زنجیره‌ای از الگوهای بالفعل خوبی و بدی وابسته است و با ارجاع مستقیم به این نمونه‌ها و الگوهاست که مفهوم خوب و بد، بلکه تمام اوصاف، افعال و نتایج اخلاقی و نیز زندگی خوب شناسایی می‌شوند (Zagzebski, 2010a: 51; Zagzebski, 2005: 358; خدایپرست، ۱۳۹۷: ۱۴۷ - ۱۰۸).

### تطبیق دیدگاه قرآنی

از مؤثرترین نیروهای فطری آدمی که می‌تواند او را در صعود به کمال انسانی کمک کند، میل به الگوپذیری است. به عبارت دیگر، میل به الگوپذیری، مصداق کمال‌طلبی است که در سرشت آدمی

نهاده شده است. از این رو قرآن کریم توجه ویژه‌ای به ظرفیت روش الگوگیری داشته است. با این حال، به نظر می‌آید تقدم الگوها بر مفاهیم، از نگاه قرآن قابل نقد است. خداوند به عمل معروف، صالح، بر، تقوا، عدالت، صلح، صبر، انفاق، احسان، اخلاص و... امر می‌کند و افرادی را که در این صفات برتری داشته‌اند معرفی می‌کند، و این مبتنی بر شناخت پیشینی این مفاهیم است. قرآن کریم به موازات معرفی الگوهای پرشمار، احکام اخلاقی مشخصی نیز ارائه می‌دهد و ارجاع به الگو فقط یکی از روش‌های متنوع تربیت اخلاقی است. تعابیری از جمله «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ» و «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» که مؤمنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و نیز «عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ...» (فرقان / ۶۳) که به توصیف بندگان می‌پردازد، نشان‌دهنده این است که خداوند به معرفی الگو اکتفا نمی‌کند و از جنبه شناختی نیز بهره برده است.

همچنین همراهی تعلیم و تزکیه در تعبیر «يُعَلِّمُهُمْ وَيُزَكِّيهِمْ» به عنوان اهداف و کارکردهای انبیا به این معناست که هم شناساندن مفاهیم و حکمت‌ها و هم تربیت و تزکیه عملی، دو بال پیوسته الگوهای قرآنی است و به گفته ابن عاشور، تقدم تعلیم بر تزکیه در آیه ۱۲۹ بقره به رغم اهمیت تزکیه، به این دلیل است که تزکیه نفس در مقام خارج، مرتب بر علم است (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۲ / ۴۹) و بدون پیش‌نیاز معرفتی، نمی‌توان اثرپذیری صحیح و مطلوبی از الگو در پی داشت.

مطابق آیات قرآنی حقانیت پیام برای هدایت مردم کافی نیست و باید به عناصر غیرشناختی هم توجه کرد و عناصری همچون خوش‌حلقی، انذار و تبشیر که ناظر به ابعاد هیجانی انسان‌ها هستند، به مثابه ابزاری مهم برای هدایت بشر توسط پیامبران محسوب شده‌اند (ر. ک: آل عمران / ۱۵۹؛ سبأ / ۴۶، ۴۴ و ۳۴؛ فرقان / ۵۱؛ فاطر / ۴۲؛ عنکبوت / ۵۰؛ احقاف / ۹؛ ص / ۷۰؛ نجم / ۵۶؛ ملک / ۲۶؛ نوح / ۲؛ قصص / ۴۶؛ سجده / ۳؛ زخرف / ۲۳).

روش دعوت در آیاتی همچون «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ» (مائده / ۹۹) و «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵) متمرکز بر توصیه زبانی است و حوزه‌ای متمایز از دعوت با رفتارها و عملکرها مد نظر قرار گرفته است. مفسران حکمت را معرفت پیراسته از خطا و ناآگاهی (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۱۳ / ۲۶۳) یا حجت بدون مرأ و جدل دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۱۲ / ۳۷۱). نیز موعظه حسنه را به گفتاری که نفس و قلب را برای انجام خیر و صلاح نرم کند تفسیر کرده‌اند (همان؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۱۳ / ۲۶۳). بر این اساس، گرچه محتوای گفتار پیامبران منحصر در اخلاق‌ورزی نیست، راهنمایی اخلاقی آن‌ها نیز به روش‌های مشاهده‌ای محدود نشده است.



بشارت‌دهی و انذاردهی در آیه «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا \* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ يَذُنُهُ وَسِرَاجًا مُبِيرًا» (احزاب / ۴۶ - ۴۵) زبانی است و سراجاً منیراً ممکن است وجود عینی ایشان باشد که الگویی روشنی‌بخش برای مردم بوده است. حتی گاهی رفتار الگو مبهم است و ممکن است غایت و حکمت آن روشن نباشد و همچون روایت خضر و موسی علیهما السلام، الگوپذیر به‌درستی عمل نکند و برداشتی مطابق نظر الگو انجام نشود. بنابراین از این جهت نیز تبیین شناختی توسط الگو لازم است (حسینی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳ / ۷۸) و صرف مشاهده الگوها کافی نیست، بلکه باید آگاهی‌بخشی هم صورت گیرد تا عقل و فطرت بیدار شود.

نکته حائز اهمیت آنکه در برخی آیات، تعبیر «يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» به کار رفته است. امر و نهی فقط بر عهده شخص صاحب سلطه است و از این رو باید مرجعی باشد که به ریسمان خدا پیوند خورده باشد. بدون تردید تحقق این روش مستلزم «دعوت به خیر» است که مردم از طریق آن به حقیقت پی ببرند و مستلزم «امر به معروف» و «نهی از منکر» است تا منکر از زندگی انسان‌ها بیرون رانده شود تا هرکس به هرچه به تصور خودش خوب و معروف است عمل نکند. پس خداوند صرفاً به وعظ و ارشاد بسنده نکرده است (سید قطب، ۱۴۲۵ ق: ۱ / ۴۴۴).

از دیدگاه علامه طباطبایی نیز عمل در همه شئون، دائرمدار علم است: با قوت آن تقویت و از ضعف آن ضعیف می‌شود و با درستی آن اصلاح و با فساد آن فاسد می‌شود. علم و عمل در تأثیر و تأثرند؛ یعنی علم قوی‌ترین دعوت‌کننده به‌سوی عمل و عمل مشهود بزرگ‌ترین معلم انسان است. جامعه‌ای که دارای علم نافع و عمل صالح است دعوت می‌کند که علم و فرهنگ خود را حفظ کنند و افرادی را که در شر گرفتار شده‌اند برگردانند و به راه خیری که نزد خودشان شناخته شده است دعوت کنند. به همین دلیل از خیر به معروف و از شر به منکر تعبیر شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۳ / ۳۷۳ - ۳۷۱). بنابراین خیر در عالم خارج، امری آشنا با ذهن مخاطب تلقی شده است و دعوت و امر به آن، از جنبه پسینی برخوردار است.

هرچند نقش معرفت‌شناسانه الگوها در اخلاق مورد اتفاق است، اینکه در نظریه الگوگرایی به‌عنوان یگانه معیار اخلاق تلقی شده است، قابل پذیرش نیست. اسوه بودن در قرآن به نحو پیشینی همیشه مفید است. اسوه در دیدگاه قرآن از پیش به‌عنوان معیار عمل اخلاقی مطرح نیست، بلکه چون طبق تجربه و در تمام طول زندگی بر اساس چارچوب‌های اصلی و اساسی حرکت و زندگی کرده، به نحو پسینی ممکن است اسوه مطلق باشد که درباره پیامبر اکرم به فعلیت رسیده است. اسوه بودن

مطلق در قرآن را نباید با نظریه الگوگرایانه زگزیبسکی یکی دانست؛ زیرا آن نظریه الگو را به نحو پیشین معیاری برای اخلاق دانسته است.

نبود معیار درستی برای شناخت اسوه اخلاقی به نسبت می‌انجامد، اما اسوه‌های قرآنی کسانی‌اند که خود را با چارچوب‌های الهی و عقلی منطبق ساخته‌اند و پس از آن الگو شده‌اند. در این موارد باید بدانیم به کدام ویژگی تأسی کرد و به کدام خیر. اگر می‌توانیم میان ویژگی‌ها تمییز قائل شویم و به برخی تأسی جوییم و به برخی خیر، گویی ما معیاری مستقل از وجود الگوها داریم که الگو را هم با آن معیار می‌سنجیم. به همین دلیل، قرآن برای پیروی مطمئن، ملاک تعقل و تقلید آگاهانه را معرفی می‌کند (اسراء / ۳۶)، نیز تقلید کورکورانه از آبا و اجداد را تقبیح می‌کند و به عدم علم و هدایت نسبت می‌دهد (مائده / ۱۰۴) و کسانی را که از احسن القول تبعیت می‌کنند «اولوا الالباب» می‌شمارد (زمر / ۱۸). به عبارت دیگر، تشخیص شایستگی الگو برای تبعیت، وابسته به تعقل است.

## ۲. اثربخشی عواطف مثبت بر باورهای اخلاقی

پس از آنکه الگوها به مثابه بنیاد اخلاق برشمرده می‌شود، این پرسش مطرح می‌شود که راه شناخت الگوهای اخلاقی چیست؟ زگزیبسکی راه شناخت الگوهای اخلاقی را تأکید بر احساسات و عواطف انسانی می‌داند. در نگاه زگزیبسکی، عواطف اولین گام برای فراگیری مفاهیم و باورهای اخلاقی هستند (Zagzebski, 2004: 178)، و رفتارهای نیک اخلاقی بر تجربه‌های عاطفی استوار است (Ibid: 59). او عاطفه (و احساس) را همان انگیزه (عامل انگیزش) می‌نامد، زمانی که باعث ایجاد فعل می‌شود و فرد را به سوی فعل می‌کشاند (Ibid: 97; Zagzebski, 1996 a: 131). از این منظر، دلیل اصلی انجام فعل چه در معنای توجیهی و چه در معنای علی آن عواطف است (Zagzebski, 2004: 135).

وی درباره ارتباط ماهیت عواطف و شناسایی الگوی خوب و چگونگی تقلید از او معتقد است الگو شخصی است که بیش از همه سزاوار تحسین است. ما تحسین‌برانگیز را از طریق حس عاطفی تحسین و تمجید شناسایی می‌کنیم. احساس تحسین و تمجید این جاذبه را دارد که همراه با آن، نیرو برای تقلید به بار می‌آید (Zagzebski, 2010a: 54) و فرد را به سمت فعل می‌کشاند (Zagzebski, 1996 a: 131). به عبارتی، زمانی که الگو را تحسین‌برانگیز می‌بینیم، کششی در ما برای تقلید از او به وجود می‌آید. تحسین الگوها نیروی محرکی برای تربیت اخلاقی و خودسازی است (Zagzebski, 2016: 2). تحسین یکی از مهم‌ترین احساسات انسان است. جنبه شناختی



احساس پتانسیل ایجاد یک چارچوب مفهومی را دارد. جنبه عاطفی احساسات ما را به تقلید از افراد قابل تحسین و تبدیل شدن به افراد بهتر برمی‌انگیزد (Ibid: 4).

زگزیسکی متوجه این نکته است که احساس تحسین ممکن است اشتباه باشد و می‌تواند افراد را گمراه کند، اما معتقد است:

احساس تحسین یک تجربه جهانی بشری است و ارتباطی بین احساس تحسین و دیدن کسی به‌عنوان شایسته تحسین وجود دارد (Zagzebski, 2017: 2). ویژگی‌های شخصیت با مشاهده افراد کشف می‌شود. وقتی رفتار کسی را مشاهده می‌کنیم، گاهی با تحسین یا تحقیر پاسخ می‌دهیم یا بیشتر اوقات، هیچ‌یک. ممکن است واکنش‌های دیگری مانند کنجکاو بودن داشته باشیم که ممکن است ما را وادار کند تا عمیق‌تر به اعمال، اهداف و انگیزه‌های فرد نگاه کنیم. این رفتار می‌تواند یک عمل آشکار یا الگوی اعمال باشد، اما همچنین می‌تواند حالت‌های چهره و رفتار بدنی، تمرین آشکار خویشنداری عاطفی، بیان کلامی افکاری که ما تحسین می‌کنیم یا ترکیبی از این ویژگی‌ها باشد (Ibid: 105).

#### تطبیق دیدگاه قرآنی

مطابق آموزه‌های قرآنی زیبایی‌شناسی و زیبایی‌طلبی در نهاد و سرشت آدمی نهفته و از نقص و ایستایی بیزار است. این زیبایی ممکن است در منظره طبیعت، چهره انسان یا رفتار و گفتار افراد باشد. جلوه‌های زیبایی انسان را به وجد و تحرک می‌آورد و او را به همانند شدن به صاحب چنین آثاری فرامی‌خواند. این بدان معناست که بشر می‌تواند بشناسد و تشخیص دهد. با این حال، به نظر می‌رسد فطرت‌گزینش‌گری افراد در یک سطح نیست و تعلقات دنیوی و تیرگی‌های حاصل از آن در ضعف معرفتی افراد اثرگذار است؛ همان‌طور که قرآن درباره قلوب کافران فرموده است (ر. ک: انعام / ۱۱۳ و ۱۱۰؛ ابراهیم / ۴۳؛ بقره / ۸۸؛ فصلت / ۵).

از این منظر عمل ستودن واکنشی است در برابر برآورده شدن یک نیاز فطری که همانا نیاز به خوبی و زیبایی است. این امر فطری، اگرچه از وجه ظاهری خود ساده می‌نماید، به دلیل اقتضائات فضای پیرامونی و جوه متفاوتی را دربرمی‌گیرد. آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که تمام افراد یک جامعه در مواجهه با پدیده یا رخداد واحدی، لزوماً عکس‌العملی یکسان نخواهند داشت: ممکن است در مواردی، یک پدیده یا رخداد در نگاه عده‌ای، دارای وجهی از خوبی و زیبایی باشد، اما در نگاه برخی دیگر نه‌تنها خوب و زیبا نمی‌نماید، چه‌بسا ناپسند و نامناسب به نظر رسد. این اشتراک یا

تفاوت دیدگاه، برآمده از این واقعیت است که به اقتضای طبیعت بشری و با فاصله گرفتن از سرشت فطری، تعریف انسان‌ها از خوبی و زیبایی و در نتیجه نوع نگاهشان به امور، متفاوت می‌شود.

این نکته از آیه «فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس / ۸) قابل برداشت است. گویا شناخت زشت و زیبا یا شر و خیر در سرشت آدمی نهادینه شده است؛ به طوری که رفتارها و منش‌های والا و پست را با شامه فطرت خود احساس می‌کند و با تحسین یا تحقیر درونی، به آن‌ها واکنش نشان می‌دهد. بنابراین منشأ تحسین می‌تواند برآمده از فطرت انسانی باشد. مطابق این آیه، در ذات انسان قوه مدرکه‌ای وجود دارد که میان خیر و شر تمییز می‌دهد و بر توجه به هر سو و تقویت آن قدرت دارد (سید قطب، ۱۴۲۵ ق: ۶ / ۳۹۱۸ و ۳۹۱۷). مفسران الهام را علم نفسانی که بدون تعلیم و تجربه و تفکر حاصل می‌شود دانسته‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۳۰ / ۳۲۷ و ۳۲۶). به تعبیر علامه طباطبایی، آیه ناظر به توانایی تمییز فعل فجور از تقواست که به حسب فطرت انسان و به خاطر عقل عملی است که از تکمیل تسویه نفس حاصل شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۲۰ / ۲۹۸ و ۲۹۷).

همچنین آیه «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» (عادیات / ۶) فراتر رفته و تعلق عاطفی انسان به خیر را متذکر شده است. هرچند برخی مفسران خیر را به معنای مال دانسته‌اند، ظهور آیه به این معنا اشاره دارد که انسان مطلق خیر را دوست دارد؛ بلکه بر آن محکم و پابرجاست و این حب خیر فطری و طبعی اوست؛ گرچه به اشتباه، مادیات دنیا را خیر می‌پندارد (سید قطب، ۱۴۲۵ ق: ۶ / ۳۹۵۸؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۲۰ / ۳۴۷) و در تطبیق مصداق، متأثر از عوامل گوناگونی است. بنا بر این شریفه، تصویر دقیقی از ارتباط آگاهی‌ها و گرایش‌های انسان به دست می‌دهد و ریشه استواری یا سستی در عمل را گوشزد می‌کند.

بدون تردید قرآن کریم بارها از واژه حسن و مشتقات آن استفاده کرده که نشان‌دهنده توجه به زیبایی و زیبایی‌شناختی است. البته گرچه واژه تحسین نیامده، «حسنه» در سه جا به «أسوة» نسبت داده شده (احزاب / ۲۱؛ ممتحنه / ۶ و ۴)، که ممکن است تحسین‌برانگیز بودن الگو را بفهماند، اگر «أسوة» اسم الگو به‌شمار آید یا حُسن اسوه به‌صورت مصدری به معنای شایستگی تقلید مراد باشد؛ علاوه بر اینکه اعتراف به حسن یک رفتار و گفتار لزوماً به معنای شایستگی فرد برای الگو شدن نیست. از این رو، قرآن به معرفی الگوها پرداخته و نمونه‌های کامل و مطمئنی را پیش روی مخاطبان قرار داده است. این الگوها در همه ویژگی‌ها قابل تحسین هستند و امکان تقلید کامل از آنان وجود دارد.

با اعتراف به نزدیک بودن دیدگاه زگربسکی به دیدگاه قرآن در این زمینه، زگربسکی الگوگیری را

فرایندی برخاسته از فرد متربی می‌داند که از عرصه تحسین آغاز می‌شود و به خود افراد واگذار کرده، اما قرآن کریم آماده‌سازی این فرایند و نشان دادن الگو را کار مربی می‌داند و بر این روش پایدار بوده است؛ گاهی الگو را معرفی می‌کند و گاهی مستقیماً به تبعیت از یک فرد یا گروه امر می‌کند. براین اساس، خداوند هدایت انسان‌ها و ارائه راه راست را بر عهده گرفته است، و معرفی الگوی راه‌یافته می‌تواند از عوامل هدایت به شمار آید (ر. ک: لیل / ۱۲؛ نحل / ۹). بنابراین تحسین امری پیشینی نیست، بلکه یا در حین معرفی الگو یا پس از آن به کار گرفته شده است.

البته ادعای زگزیبسی حداقلی است؛ زیرا مدعی است تحسین کردن یک فرد در عمل وی منجر به تقلید از او در همان مورد می‌شود، نه موارد و رفتارهای دیگر. باین‌حال، تفکیک بین فعل و فاعل (شخصیت و رفتار) و نیز تفکیک بین فعل در موارد مختلف امری دشوار است. بر اثر تعمیم‌بخشی و مطلق‌انگاری نادرست الگو و عدم توجه به محدوده شایستگی‌های او، الگوپذیر دچار انحراف می‌شود؛ مثلاً گاهی انسان ناخودآگاه شخصیت‌زده می‌شود و به دنبال تمام رفتارهای آن فرد می‌رود و این تحسین ابتدایی، این حالت روانی را ایجاد می‌کند که همه رفتارهایش درست و نیکوست. نیز یک فعل در یک عرصه ممکن است موقعیت‌های گوناگونی داشته باشد و در هر جا به تناسب خودش عمل کند؛ یعنی نمی‌توان حکم آن موقعیت را به موقعیت‌های دیگر سرایت داد. باین‌حال، فعل به خودی خود نمی‌تواند موجب الگو شدن شود، بلکه باید ملکه نفسانی شود تا صاحبش بتواند الگوی دیگران قرار گیرد. نکته دیگر این است که تحسین به معنای زیبا و مطلوب شمردن است نه صرف خواستن، اما اگر الگوگیری فرد به خودش واگذار شود و فقط معیار تحسین در اختیار وی قرار داده شود، بدون شک به بیراهه می‌رود و حب و علاقه نفسانی و احساسات درونی او نیز در برخی موارد دخالت می‌کند.

باین‌حال، به نظر می‌رسد نقش جنبه عاطفی در کمک به جنبه شناختی برای تقلید و واداشتن به رفتار، مورد توجه قرآن کریم بوده است و از این جهت، با دیدگاه زگزیبسی اشتراک دارد. آیه «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» (آل عمران / ۳۱) رابطه عاطفه و تبعیت رفتاری را بیان می‌کند: تاسی به پیامبر بروز جلوه عملی محبت به خدا و پیامبر خداست؛ زیرا هر کس در محبتش به پیامبر صادق باشد، آثار محبت در او ظهور می‌کند.

به گفته مفسران، محبت انفعال نفسانی است که از درک حسن چیزی نشئت می‌گیرد. این انفعال موجب شکل‌گیری میل و جذب شدن به اوصاف و محاسن آن چیز می‌شود و آن‌گاه محبت پدید می‌آید. یکی از آثار محبت قصد نزدیک شدن و اتصال به محبوب و دوست داشتن چیزی است که او

را راضی و مسرور کند. بنابراین آیه شریفه بر این معنا دلالت دارد که اگر حبّ پیامبر همراه با تبعیت و اطاعت از او نباشد، حبّ دروغین است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۳ / ۸۱ - ۷۸)؛ زیرا اسلام صرفاً معرفت و اقرار زبانی نیست (سید قطب، ۱۴۲۵ ق: ۱ / ۳۸۷). از دیدگاه علامه طباطبایی، حبّ و تعلق قلبی تنها وسیله برای ارتباط و تلاقی هر طالب و مطلوب و مرید و مرادی است، و حب یک چیز مقتضی دوست داشتن همه متعلقات و جوانب آن است. از این رو خداوند عبودیت حقیقی را مبتنی بر حب می‌داند؛ زیرا شریعت بر حب بنا نهاده شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۳ / ۱۵۹ - ۱۵۷).

البته به نظر می‌رسد مطابقت با عواطف منجر به نسبی‌گرایی در این حوزه است و می‌توان این را یکی از لوازم دیدگاه زگزیسکی شمرد. نکته شایان آنکه در مکاتب فضیلت‌گرا توجه به نیت و تقلید از اسوه‌ها بسیار مهم است و ملکات و ردایل نفسانی معیاری برای سنجش فعل اخلاقی خوب یا بد محسوب می‌شوند. قرآن نیز با طرح رابطه نیت و عمل، تقریری از دیدگاه فضیلت‌گرا را در حیطه اخلاق تأیید می‌کند (میرصانع، ۱۳۹۸؛ دهقانی، ۱۳۹۸؛ حسینی، ۱۴۰۱)، لکن دیدگاه خاص اخلاق اسلامی در قبول نیت خالص و ارائه اسوه‌های شایسته، زمینه‌ساز جدایی این مکتب از غالب مکاتب اخلاقی نسبی‌گرا شده است. پیکره‌های متعددی در قصص قرآنی به تصویرپردازی الگوهای خوب و بد پرداخته‌اند تا از این طریق، حیات اخلاقی مثبت و منفی را به مخاطب عرضه کنند. تمام این الگوهای الهی در فضایی مشترک هستند که تطور زمانه و تنوع جغرافیا و اقتضائاتی چون صلح و جنگ، رفاه و ابتلا آنان را به سوی نسبی‌سوق نداده است. بر این اساس، انتخاب الگویی اخلاقی در نظام‌واره فضایل اخلاقی قرآنی، تا حدی اهمیت می‌یابد که افراد را به حذف انواع پیروی‌های کورکورانه از شبه‌الگوهای موجود در پیشینه تاریخی بشر توصیه می‌کند و درحقیقت مسیری در تضاد با تأثیرپذیری از عواطف پیش روی افراد ترسیم می‌شود.

### ۳. اثربخشی عواطف منفی بر ادراک اخلاقی

از نظر زگزیسکی، تحقیر از عواطف مخالف است و ممکن است نقش اساسی در شکل‌گیری مفاهیم اخلاقی و رشد شخصیت اخلاقی ما نیز داشته باشد. اگر تحسین راهی برای درک ارزش اخلاقی باشد، احتمالاً تحقیر راهی برای ادراک اخلاقی است (Zagzebski, 2017: 31). احساس مخالف تحسین تحقیر است، نه انزجار. افراد بی‌انصاف و بخیل حقارت دارند و با افرادی که رفتارهای نفرت‌آور انجام می‌دهند متفاوت هستند (Zagzebski, 2015: 259).

زگزیسکی به اندازه تحسین، به تحقیر نمی‌پردازد و از ضدالگوها نام نمی‌برد. او می‌نویسد:

نظریه من اساساً بر اساس احساس مثبت تحسین ساخته شده است. گمان می‌کنم ساده‌تر است که خودمان را بر اساس آنچه می‌خواهیم باشیم، به جای آنچه می‌خواهیم اجتناب کنیم، الگوسازی کنیم. در هر صورت، من از نام بردن از افراد قابل تحسین به جای نام بردن از افراد تحقیرکننده احساس راحتی می‌کنم و تصور می‌کنم که محققان تجربی به دلایل مشابه، بررسی الگوها را به ضدالگوها ترجیح می‌دهند (Zagzebski, 2017: 31). من درباره ضدالگوها بسیار کم گفته‌ام؛ افرادی که ما شدیداً دوست داریم از آن‌ها الگو برداری نکنیم. الگوها برانگیزاننده هستند و ضدالگوها در جهت مخالف انگیزه می‌دهند. این بدان معناست که بررسی احساس تحقیر می‌تواند بسیار آشکارکننده باشد (Ibid: 233).

#### تطبیق دیدگاه قرآنی

در آموزه‌های قرآنی همچنان که تحسین (الگوسازی)<sup>۱</sup> در تربیت نقش دارد، تحقیر و معرفی ضدالگوها (الگوزدایی)<sup>۲</sup> نیز از اهمیت برخوردار است. قرآن کریم اهتمام جدی به معرفی الگوهای منحرف و فاسد داشته است و همواره افراد را از آنها برحذر می‌دارد تا دچار آسیب‌های الگوگیری نشوند (ر. ک: کهف / ۲۸؛ شعراء / ۱۵۱؛ هود / ۱۱۳؛ یونس / ۸۹؛ مائده / ۷۷؛ اعراف / ۱۴۲؛ مسد / ۱). از این رو در آیه «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَأَعْلَمُونَ شَيْئًا» (مائده / ۱۰۴) تبعیت از الگوهای غیر صالح را نکوهش می‌کند. علامه طباطبایی در این باره معتقد است: رجوع به انسانی که نه مستقلاً علم دارد نه از طریق عالمان راه یافته است معقول نیست؛ زیرا خطرها و ویژگی‌های چنین راهی معلوم نیست. از این رو خداوند این مقلدان ناعاقل را شایسته تخاطب ندانسته است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۶ / ۱۵۹ و ۱۵۸).

معرفی الگو و اسوه در قرآن کریم اختصاص به نمونه‌های خوب ندارد، بلکه افراد بدعاقبت و منحرف را با ویژگی‌هایی که دارند نیز معرفی می‌کند تا عبرتی برای مردم باشند و به دوری از آن‌ها یا هدایت ایشان دستور می‌دهد. گروه‌هایی همچون غضب‌شدگان و گمراهان (فاتحه / ۷)، خیانت‌کاران (تحریم / ۱۰)، آیاتی که «لَا تُطِيعُوا»، «لَا تُطِيعُوا» و «لَا تَتَّبِعُوا» در آن آمده است مانند کافران و منافقان (احزاب / ۴۸)، اسراف‌کاران (شعراء / ۱۵۱) و فسادکنندگان (اعراف / ۱۴۲) در زمره این الگوهای منفی قرار دارند.

در قرآن کریم الگوهای منفی چنان ترسیم می‌شوند که نوعی دل‌زدگی و نگرشی منفی در متربی به آن‌ها پدید آید. به عبارت دیگر، با ارائه الگوهای منفی و توصیف عواقب سوء آن‌ها، نوعی نگرش در

1. Modeling.  
2. De - modeling.

متربی ایجاد می‌کند و با وقوف بر الگوهای بد و ویژگی‌های نامطلوب آنان، به حقانیت و درستی الگوهای مثبت تصریح می‌شود. همین آگاهی زمینه را برای تبعیت و پیروی از الگوهای مطلوب فراهم می‌سازد. البته به الگوهای بد در قرآن با ظرافت‌های بیانی، عفت کلامی و اشاره‌گویی‌های ادبی اشاره شده است.

#### ۴. دسترسی به الگوها از طریق روایات و تجارب مستقیم

یک راه مشاهده الگوها، تجربه شخصی است؛ مشاهده شخصی نسبت به روایت‌های کتاب و فیلم، هم مزایا و هم معایبی دارد. عیب آشکار این است که تجربه شخصی از نظر دامنه بسیار محدود است: تعداد کمی از مردم با یک الگو تعامل شخصی داشته‌اند. با این حال، افرادی که شخصاً می‌شناسیم می‌توانند به روشی بسیار مستقیم‌تر از نمونه‌های داستان‌های دیگران بر ما اثر بگذارند. ما می‌توانیم سؤالاتی را از الگو پرسیم و مجبور نیستیم به راوی یا مصاحبه‌گر وابسته باشیم تا فرد موردتحمین را وادار کنیم آنچه را که می‌خواهیم درباره او بدانیم فاش کند (Zagzebski, 2017: 68).

زگزبسکی می‌گوید:

از دیدگاه محققان، ارزش‌ها و علایق راوی روایت را شکل می‌دهند. تصویری که راوی می‌خواهد بسازد بر روایت اثر می‌گذارد. بیشتر افراد می‌خواهند تصویری از خود ارائه دهند که بهتر از آنچه هستند باشد، اما این تصویر قابل تحسین نیست و کسی که من به‌عنوان نمونه در نظر می‌گیرم، خود را بهتر از آنچه هست به تصویر نمی‌کشد. در واقع، الگوها اغلب تصویری از خود به نمایش می‌گذارند که برخی از ویژگی‌های تحسین‌برانگیز آن‌ها را عمداً یا ناخواسته پنهان می‌کند. روایت‌های سوم‌شخص نیز تحریف می‌شوند: یک نوع تحریف زمانی اتفاق می‌افتد که راوی روایت را در چارچوب بزرگ‌تری قرار می‌دهد که در آن از مجموعه‌ای از ارزش‌ها دفاع می‌کند، و روایت با پایان ترویج آن مجموعه ارزش‌ها اداره می‌شود. حتی زمانی که راوی آگاهانه روایت را به قصد ترویج دیدگاه ارزشی خاصی نمی‌سازد، دیدگاه او ناگزیر بر انتخاب قطعات روایت و واژگانی که در خلق آن استفاده می‌کند تأثیر می‌گذارد. بنابراین باید در نظر داشته باشیم که روایت‌ها از هر نوعی، هرگز مشاهدات خالصی نیستند که اعمال، انگیزه‌ها و ویژگی‌هایی را که تحسین می‌کنیم انتخاب کنیم. به علاوه، اغلب در یک روایت بسیار بیشتر از آنچه راوی روایت می‌کند، وجود دارد (Ibid: 67).

در دیدگاه او، ضرورت رجوع به روایات (گزارش‌ها) یکی از پیامدهای الگوگرایی است؛ زیرا



روایات امکان مشاهده عینی از الگوها و شناخت دقیق زندگی آنان را برای ما تسهیل می‌کنند (Zagzebski, 2004: 46) و این فهم را به ما می‌دهند که «برخی از افراد (الگوها) تحسین‌برانگیز و سزاوار تقلیدند» (Zagzebski, 2010a: 51). او یکی از مزیت‌های نظریه خود را در برجسته کردن اخلاق روایی می‌داند. به گفته او، هرچند نظریه‌پردازی در حوزه اخلاق بسیار ضروری است، نظریات اخلاقی بدون استفاده از داستان‌ها و روایات نمی‌توانند مفید باشند و روایات مهم‌ترین ابزار آموزش اخلاق هستند (Ibid: 56; Zagzebski, 2013: 12). وی تأکید می‌کند که اگر همه مفاهیم در یک نظریه صوری اخلاقی بر شخص مبتنی باشد، این امر تبیین می‌کند که چرا روایات و توصیفات درباره آن شخص به لحاظ اخلاقی حائز اهمیت‌اند (Zagzebski, 2006: 59). او در این باره می‌نویسد: درصد کمی از مردم جهان به نظریات اخلاقی اهمیت می‌دهند، درحالی‌که همه مردم جهان داستان‌ها را دوست دارند. بسیاری از نکته‌بینی‌ها و ادراکات اخلاقی از دل داستان‌ها بیرون می‌آیند، اما این مزیت خاص فیلسوف است که این نکته‌بینی‌ها را سازمان‌دهی کند (Zagzebski, 2010a: 56). در نتیجه، روایات اخلاقی هستند که با کشف اوصاف ژرف یک شخص خوب می‌توانند مشخصه‌های اصلی ارزش را برای انسان آشکار سازند و معنای خوبی‌ها و فضایل در خلال تجربه‌ها از راه ارجاع به شخص الگو و فضیلت‌مند شناسایی شوند.

#### تطبیق دیدگاه قرآنی

دنبال کردن این موضوع در قرآن کریم گویای آن است که روش روایتگری به طور گسترده در آیات اخلاقی به کار رفته است؛ زیرا احساسات مخاطبان را برمی‌انگیزد؛ به طوری که مخاطب خود را یکی از بازیگران اصلی روایت تصور می‌کند و در نتیجه به اندازه ارتباط‌گیری با آن، اثر می‌گذارد (الحسنی، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

در روایت‌های قرآنی جایگاه رفیع پیامبران با گونه‌های متنوعی از کمالات اخلاقی همراه است و از آن‌ها با عنوان الگوهای برگزیده و شایان پیروی یاد شده است. روایت‌های اخلاقی در قرآن از الگوهای گذشتگان بدون تحریف نقل شده و مصون از اشتباه و مبالغه‌گویی است. همچنین خداوند حکیم خبیر با هدف تربیت، مواردی را که حاوی پیام است در داستان‌ها بازگو می‌کند. هدف از نقل قصص تعقل و عبرت‌گیری است (یوسف / ۱۱۱). لذا به جزئیات و مبالغه ورود نکرده، گزینش در نقل صورت گرفته و فقط به نقل موارد متناسب با هدف هدایت و تربیت، بسنده شده است (غافر / ۷۸؛ یوسف / ۳). از نظر ابن‌عاشور، عبرت به معنای دست یافتن با معرفت مشاهد به معرفت غائب است.

در قصص گذشتگان، عبرت استقرار یافته، اما عبرت‌گیری و استفاده مردم بستگی به عقل و تلقی آن‌ها دارد (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۱۲ / ۱۳۱ و ۱۳۰). البته قرآن کریم به نقل داستان واقعی الگوها اکتفا نکرده و در برخی موارد از داستان تخیلی یا تمثیل نیز استفاده کرده (ر. ک: نحل / ۷۶؛ کهف / ۳۲؛ زمر / ۲۹) و هدف از آن را تذکر و عبرت‌گیری دانسته است (ابراهیم / ۲۵).

با وجود اینکه قرآن به نقل داستان‌ها و تاریخ گذشتگان اهتمام ورزیده و در مستعد بودن آن‌ها برای الگوبرداری شکی نیست، توجه به این نکته لازم است که در الگوگیری معتبر از قصه‌های قرآن باید احراز شود که گوینده قصه رفتار گوشونده را مد نظر داشته و بر آن بوده است که آن رفتار سرمشق و الگوی دیگران شود؟ آیا می‌توان از آن قاعده‌ای کلی در تعلیم و تربیت استخراج کرد؟ به نظر می‌رسد در برخی قصه‌ها آشکار است که خداوند در مقام معرفی الگوست (ر. ک: کهف / ۱۹؛ ممتحنه / ۶ - ۴)، اما دست‌کم در برخی آیات، روایی الگوگیری مورد تردید است. در مقام عبرت‌گیری، عموماً هشدار به متربی داده می‌شود تا مبادا دچار مسیر و عاقبت مورد اشاره شود، اما برای مثال، در ماجرای موسی و خضر و داستان ذوالقرنین، عبرت‌گیری (یا الگوگیری) محرز نیست؛ گرچه این توصیف تاریخی حاوی آموزه‌های تربیتی متعدد است (ر. ک: کهف / ۷۰ - ۶۲؛ کهف / ۹۶ - ۸۴؛ مهدوی کنی، ۱۳۹۴؛ محققیان، ۱۳۹۴). از این‌رو نقطه تمایز دیگر قرآن را می‌توان بهره‌برداری از قصص (روایات) با اهداف گوناگون دانست که برخی از آن‌ها عبرت‌گیری (یوسف / ۱۱۱)، تفکر (اعراف / ۱۷۶) و رفع اختلاف (نمل / ۷۶) هستند و در یک هدف غایی به نام «رشد و تکامل انسان» قابل جمع‌اند.

##### ۵. امکان تعریف الگوهای محدود متنوع برای جوامع مختلف

رویکرد الگوگرایی به جوامع اجازه می‌دهد نسخه‌های متفاوتی از الگوها را شناسایی و انتخاب کنند. زگربسکی می‌گوید:

هدف من نظریه‌ای است که نیاز به نسخه‌های مختلف برای جوامع مختلف، از جمله جوامع مذهبی را برآورده می‌کند. ما نمی‌خواهیم مردم را ملزم کنیم که اصطلاحات اخلاقی مورد استفاده و پذیرفته‌شده توسط همه اعضای یک جامعه بزرگ‌تر را به‌عنوان تنها واژگان اخلاقی خود بپذیرند. ساختار نظریه ایجاب نمی‌کند که نمونه‌ها در همه جوامع دقیقاً یکسان باشند (Zagzebski, 2017: 3 - 4). مردم مجبور نیستند درباره هویت هر الگو به توافق برسند. در واقع می‌توان درباره همه نمونه‌ها اختلاف نظر داشت

تا زمانی که همه نمونه‌های شناسایی شده توسط افراد یک جامعه درباره موارد خاصی اتفاق نظر داشته باشند (Ibid: 206).

از نظر زگزیبسی، الگوهای ما نیازی به نمونه‌های خالص و کامل ندارند تا در خدمت هدف نظریه اخلاقی الگوگرایی باشند؛ چون یافتن افرادی که ما آن‌ها را به خاطر انواع خاصی از اعمال تحسین می‌کنیم رایج‌تر است. نادیده گرفتن ضعف‌ها و عیوب در چنین زمینه‌ای ساده‌لوحانه نیست (Ibid: 97). او می‌نویسد: »

اکثر الگوها از هر نظر نمونه نیستند، اگرچه به قدیس مسیحی نزدیک می‌شود. ... قهرمانان در شخصیت و عمل دستاوردهای اخلاقی چشمگیری دارند، اما ممکن است از هر نظر قابل ستایش نباشند (Ibid: 1).

#### تطبیق دیدگاه قرآنی

در قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ (احزاب / ۲۱) و حضرت ابراهیم علیه السلام (ممتحنه / ۴) اسوه تمام مؤمنان معرفی شده‌اند. همسر فرعون (تحریم / ۱۱) و حضرت مریم علیها السلام (تحریم / ۱۲) نیز در جایگاه اسوگی برای زنان ستوده شده‌اند. مفسران از ایشان با عنوان «الگوهای جاویدان» یاد می‌کنند که گذشت زمان نقش الگویی آنان را کم‌رنگ نمی‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۲۴ / ۳۵). از این منظر همیشه وجود الگوها به مثابه ارائه یک نمونه عینی و عملی، وسیله مؤثری برای تربیت انسان‌ها محسوب می‌شوند (حوی، ۱۴۲۴ ق: ۱۰ / ۵۸۴۷).

اصل تنوع خلقت انسان‌ها حکیمانه است و هرکس مدل متناسب خود را به‌عنوان سرمشق برمی‌گزیند. الگوهای قرآن در تجربه گذشته انسان حضور داشته‌اند و در زمینه‌های مختلف زندگی نقش آفرین‌اند. خداوندی که احاطه بر تمام مصالح و مفاسد و پیچ‌وخم‌های زندگی بشر و احتیاجات او دارد، افرادی را معرفی می‌کند که در رشد و تعالی انسان نقش بهتری را ایفا می‌کنند. بنابراین الگوهای رفتاری می‌توانند در یک موقعیت خاص متعدد باشند و در عین حال، از لحاظ ارزشی خوب باشند.

باین‌حال، شاید ادعا شود از دیدگاه قرآن، همانندی الگو با الگوگیر، نقش مهمی در وادار ساختن او به تبعیت و تقلید دارد و تربیت اخلاقی را آسان‌تر می‌کند. از این‌رو می‌توان گفت هر جامعه، بلکه هر طیف و گروهی نیازمند الگوی خاص هستند. قرآن کریم در مواردی، تعبیر به «رسول من انفسکم» یا «بشر مثلکم» کرده است. از دیدگاه ابن‌عاشور، منظور از این قید، مماثلت در هر چیزی از جمله نسب، زبان و وطن است که موجب تقویت پیوند می‌شود (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۳ / ۲۷۷): زیرا حس

«از خودمان بودن» دست می‌دهد، اعتماد و پذیرش زودتر حاصل می‌شود و به فضایل و کرامات او افتخار می‌شود. در مقابل، علامه طباطبایی می‌گوید: منظور از مثلکم، مماثلت در بشر بودن است، نه عرب یا قرشی بودن؛ زیرا مردمی از سرزمین‌های دیگر نیز در عصر نزول، مخاطب آیه قرار گرفته‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۹ / ۴۱۱). به نظر نگارنده، من انفسکم و مثلکم اشاره به مماثلت در نوع بشر بودن دارد و شامل همه دعوت‌های اعتقادی و اخلاقی می‌شود. اگر سطح مماثلت را محدودتر کنیم، به‌ناچار باید به تکرر و نسبیّت معرفتی و اخلاقی ملتزم شویم که در جای خود مردود است و آیات قرآن نیز در عباراتی نظیر «الحق» و «المعروف» آن را بر نمی‌تابند. حتی اگر مستلزم نسبیّت اخلاقی نشود و صرفاً تکرر الگوها در مقام تربیت و تزکیه عملی منظور باشد، نه در مقام تعلیم و تعریف، همچنان با آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب / ۲۱) سازگاری نخواهد داشت؛ زیرا این شریفه اسوگی پیامبر اکرم را برای «لَمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ» دانسته است که دست‌کم مؤمنان با هر ملیت و زبانی را شامل می‌شود. بنابراین معرفی الگوی کامل و مطلق از دیدگاه قرآن امکان‌پذیر، بلکه تحقق‌یافته است.

از نظر قرآن، این الگوها برای همه جوامع قابل الگوگیری هستند؛ چون نمونه‌های کاملی از انسان در عصرهای مختلف، سنین مختلف طفولیت تا پیری، ادیان و اقوام مختلف، جنسیت‌های مختلف و موضوعات مختلف معرفی می‌کند: اولاً ابراهیم، یوسف، مریم و آسیه در جامعه عرب عصر نزول نبوده‌اند که قرآن آن‌ها را معرفی کرده است؛ ثانیاً اطلاق معرفی اسوه حسنه در پیامبر اکرم ظرفیت این معنا را دارد که ایشان در هر جامعه، هر زمان و هر موضوعی می‌توانند الگوی شایسته‌ای باشند. اسوه‌های قرآنی از حیث شایستگی اقتدا دارای مراتب متفاوت‌اند. قرآن هنگام معرفی الگو گاهی تنقید می‌زند یا در موقعیت خاصی به شرح داستان او می‌پردازد که حداقل در آن مورد یا ویژگی خاص، الگو شناخته می‌شود؛ یعنی جهت الگو بودن را مشخص کرده است<sup>۱</sup> (ر. ک: ممتحنه / ۴، ذیل رازی، ۱۴۰۸ ق: ۱۹ / ۱۵۶؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۲۸ / ۱۲۸؛ طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۱۹ / ۲۳۲ - ۲۳۱).

۱. به نظر می‌رسد الگو باید کامل باشد؛ به‌طوری‌که در همه زمینه‌ها قابل تقلید باشد. اگر چنین نباشد، تمییز زمینه‌ها و افعال آن الگو دشوار است و کشف آن برای هرکسی مقدور نیست. باین‌حال، قرآن کریم برخی الگوهای محدود را معرفی کرده است که فقط در ویژگی‌های خاصی اسوه هستند؛ یعنی جهت الگو بودن را مشخص کرده است. برای جلوگیری از انحراف باید به همان ویژگی مورد تصریح قرآن بسنده کرد. گاه ممکن است انسان دارای چند الگو باشد که چنانچه الگوها هماهنگ نباشند، الگو بردار را دچار تناقض می‌کنند و اثر تربیتی معکوس می‌گذارند. البته ممکن است الگوهای ناهماهنگ در زمان‌های مختلف باشند. بنابراین، الگوهای انتخابی باید جامع و معصوم باشند. الگوی غیرمعصوم معمولاً نمی‌تواند در هر زمینه‌ای الگو باشد؛ چون مبتنی بر استنباط شخصی و سلیقه خود رفتار می‌کند و اطمینانی از صحت رفتارش نیست (حسینی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳ / ۷۰ و ۲۲)، مانند افرادی که مصداق «تقولون مالا تفعلون» هستند؛ یعنی پیشوایی هستند که قول و فعلشان سازگاری ندارد.

گاهی نیز مطلق به کار می‌برد و این دلالت می‌کند بر اینکه در همه عرصه‌ها اسوه و قابل تقلید است. تنها پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بدون هیچ قیدی، اسوه تمام‌عیار و همه‌جانبه معرفی شده است.<sup>۱</sup> به تصریح مفسران، آیه «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب / ۲۱) پیامبر اکرم را در تمام افعال به‌عنوان اسوه و الگو معرفی می‌کند (طوسی، بی‌تا: ۸ / ۳۲۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ ق: ۶ / ۳۵۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ ق: ۱۱ / ۱۶۵). زمخشری در تفسیر این آیه دو احتمال را مطرح کرده (زمخشری، ۱۴۰۷ ق: ۳ / ۵۳۱)، اما علامه طباطبایی این احتمال را پذیرفته که شخص پیامبر اکرم و تمام وجود ایشان اسوه نیکو است (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ۱۶ / ۲۸۹ و ۲۸۸). به تعبیر ابن‌عاشور، عبارت در اصل «رسول الله أسوة» بوده و حرف «فی» برای تجرید از هر فعل و صفتی آمده تا افاده مبالغه کند و نیز خداوند ذات رسول را متعلق اسوه‌گیری قرار داده است، نه وصف و فعل خاصی از ایشان را (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ ق: ۲۱ / ۲۲۳)؛ تا جایی که برخی بر اساس اطلاق این شریفه، عصمت پیامبر را استنباط کرده‌اند (فضل‌الله، ۱۴۱۹ ق: ۱۸ / ۲۸۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۷ / ۸۸ و ۸۷).

البته امکان الگوبرداری از معصومان با توجه به تفاوت‌ها و برخورداری‌های خاص، فرایند الگوپایی از داستان‌ها و نیز امکان معاصرسازی الگوها مسائل دیگری‌اند که بررسی جداگانه‌ای می‌طلبند (ر. ک: پسندیده، ۱۳۸۷؛ نجفی، ۱۳۹۹؛ کامیابی، ۱۳۹۶).

## نتیجه

با بررسی پژوهش حاضر، نتایج ذیل به دست آمد:

۱. ارکان نظریه الگوگرایی لیتدا زگزیسکی در پنج بخش قابل دسته‌بندی است: ۱. تقدم مفاهیم بر الگو یعنی الگو معیار شناخت مفهوم خوب و بد است؛ ۲. نقش عاطفه و تحسین یعنی احساس تحسین راه شناخت الگوهاست؛ ۳. تحقیر ضدالگو یعنی در مقابل تحسین، ضدالگوها را باید تحقیر کرد؛ ۴. راه مشاهده الگو یعنی از طریق تجربه مستقیم یا روایت، به رفتار و منش الگوها دست می‌یابیم که البته هر راه مزایا و معایبی دارد؛ ۵. تنوع الگوها برای جوامع مختلف یعنی هر جامعه نیازمند الگوی خاصی است و یک الگو نمی‌تواند برای همه جوامع کافی باشد؛ نیز الگو می‌تواند محدود باشد؛

۱. برخی مفسران گفته‌اند سیاق آیه درباره صبر بر جنگ و پایداری در برابر دشمن است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۸ / ۵۴۸)؛ اما به نظر می‌رسد این آیه مطلق است و پیامبر در همه رفتارها الگوست؛ زیرا اولاً سیاق یا شأن نزول نمی‌تواند مخصص باشد؛ ثانیاً قرآن هنگامی که ابراهیم را به‌عنوان اسوه معرفی می‌کند، یک مورد را استثنا می‌کند و در اینجا چنین نیست، علاوه بر اینکه پیامبر اسلام خاتم پیامبران است (حسینی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳ / ۱۳).

۲. از دیدگاه قرآن، آسوگی در مرتبه پسینی از شناخت مفاهیم قرار دارد و قرآن علاوه بر معرفی الگوها، به دعوت نظری نیز پرداخته و مفهوم خوب و بد را پیش‌فرض گرفته است. قرآن با گزینش داستان‌های گذشتگان، الگوهای خوب و بد را برای تعقل و عبرت‌گیری نقل کرده است؛ یعنی روایت‌های قرآن مصون از اشتباه است، تقطیع و گزینش‌ها حکیمانه و هدفمند است، هم الگوهای خوب را تحسین و هم ضدالگوها را تحقیر کرده است. همچنین علاوه بر الگوهای متنوع برای سطوح و عرصه‌های مختلف، پیامبر اکرم را به‌عنوان الگوی کامل و مطلق شناسانده است که شایستگی تبعیت در همه سطوح و مراتب و برای همه جوامع و انسان‌ها را دارد. بنابراین آموزه‌های حاکم بر قرآن، با بخش اول نظریه زگزیبسی که قوام‌بخش آن تلقی می‌شود، مخالف است. از بخش دوم و چهارم در داستان‌ها و الگوسازی‌های خود استفاده کرده و بخش سوم را در اخلاق خود، بیش از این نظریه به رسمیت شناخته و بر آن تأکید کرده است. نیز امکان بخش پنجم را باینکه پذیرفته، لازم ندانسته و تعریف الگوی کامل و مطلق برای همه جوامع را بی‌اشکال دانسته است؛

۳. با استنتاج انجام‌گرفته، توانش اخلاق قرآنی در طبقه‌بندی جایگاه الگوها و تصویری روشن از الگوگرایی قرآنی به‌عنوان روش تربیت اخلاقی یا مکمل اخلاق فضیلت ارائه شد، بدون اینکه هدف نوشتار دستیابی به نظریه اخلاق هنجاری قرآن یا فروکاستن اخلاق قرآنی به الگوگرایی اخلاقی باشد. بدون تردید پژوهش‌های پیش رو نیازمند نگارش تفاسیر غنی قرآن با رویکرد اخلاقی و اخلاق‌پژوهی قرآنی در سطح آکادمیک است.

## منابع و مأخذ

### قرآن کریم.

۱. ابن عاشور، محمدطاهر، ۱۴۲۰ ق، *تفسیر التحریر و التنویر*، بیروت، مؤسسه التاریخ.
۲. ابن کثیر، اسماعیل، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۳. پسندیده، عباس، ۱۳۸۷، «معاصر سازی اسوه‌های دینی»، *مطالعات راهبردی زنان*، ش ۴۲، ص ۱۳۱-۱۰۳.
۴. حسینی، سید مازیار و ابوالفضل خوش‌منش، ۱۴۰۱، «تبیین نسبت نظریات اخلاق هنجاری با طرح اخلاقی قرآن کریم»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، دوره ۱۹، ش ۳، ص ۵۰-۲۹.
۵. حسینی‌زاده، سید علی، ۱۳۹۷، *روش‌های تربیتی در قرآن*، قم و تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
۶. حوی، سعید، ۱۴۲۴ ق، *الأساس فی التفسیر*، قاهره، دار السلام.



۷. خداپرست، امیرحسین، ۱۳۹۷، *باور دینی و فضیلت فکری: تحول اخلاق باور دینی در تعامل با معرفت‌شناسی فضیلت‌گرایانه زگزیسکی*، تهران، هرمس.
۸. دهقانی، وحید و مهدی علیزاده، ۱۳۹۸، «تبیین وحیانی از اخلاق فضیلت به روایت قرآن کریم»، *اخلاق وحیانی*، دوره ۸، ش ۱، ص ۵۸-۲۷.
۹. رازی، ابوالفتح، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان*، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۰. زگزیسکی، لیندا، ۱۴۰۱، *الگوگرایی در اخلاق*، ترجمه امیرحسین خداپرست، تهران، کرگدن.
۱۱. زمخشری، محمود، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت، دار الکتب العربی.
۱۲. سید قطب، ابراهیم، ۱۴۲۵ ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصرخسرو.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۶. فضل‌الله، محمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *من وحی القرآن*، بیروت، دار الملائک.
۱۷. کامیابی، محمد مهدی، ۱۳۹۶، *بررسی امکان الگوپردازی از معصومان با توجه به تفاوت‌ها و برخورداری‌های خاص هدایتی*، رساله دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.
۱۸. محققیان، زهرا، ۱۳۹۴، «دلالت‌های تربیتی داستان موسی و خضر»، *اندیشه‌های نوین تربیتی*، ش ۳۸، ص ۱۷۸-۱۵۱.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۰. مهدوی‌کنی، صدیقه و فهیمه میری، ۱۳۹۴، «تحلیل عناصر داستانی و بررسی مفاهیم تربیتی قصه ذوالقرنین در قرآن کریم»، *سغینه*، ش ۴۶، ص ۸۱-۶۰.
۲۱. میرصانع، سید محمدباقر و هادی صادقی، ۱۳۹۸، «اخلاق فضیلت؛ منظری قرآنی»، *اخلاق پژوهی*، ش ۴، ص ۷۵-۲۵.
۲۲. نجفی، روح‌الله، ۱۳۹۹، «تحلیل فرایند الگویابی از رفتار شخصیت‌ها در قصه‌های قرآن»، *انسان پژوهی دینی*، ش ۴۳، ص ۱۴۵-۱۲۷.
۲۳. الحسنی، سید نذیر یحیی، ۱۳۸۷، «خصائص المنهج التربوی فی القرآن و طرقه»، *قرآن و علم*، ش ۳، ص ۱۶۵-۱۴۹.

24. Zagzebski, Linda Trinkaus, 1996 a, *Virtues of the Mind*, New York, Cambridge University Press.
25. Zagzebski, Linda Trinkaus, 1996 b, "An Agent-Based Approach to the Problem of Evil", *International Journal for Philosophy of Religion*, Springer, January, V. 39, P. 127 – 139.
26. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2002, "The Incarnation and Virtue Ethics", In *The Incarnation*, ed. Davis Stephen T, Kendall Daniel and O'Collins Gerald, New York, Oxford University Press.
27. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2004, *Divine Motivation Theory*, Cambridge, Cambridge University Press.
28. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2005, "Morality and Religion", In *The Oxford Handbook of Philosophy of Religion*, ed. Wainwright William J., New York, Oxford University Press.
29. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2006, "The Admirable Life and the Desirable Life", In *Values and Virtues, Aristotelianism in Contemporary Ethics*, ed. Chappell Timothy, New York, Oxford University Press.
30. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2010 a, "Exemplarist Virtue Theory", *Metaphilosophy*, Oxford, Blackwell Publishing Ltd, January 11, V. 41, P. 41 – 57.
31. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2010 b, *Exemplarist Virtue Theory*, Journal compilation.
32. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2013, "Moral exemplars in theory and practice", *Theory and Research in Education*, Sage, January 6, P. 1 – 14.
33. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2015, *Exemplarism and Admiration, Character, New Directions From Philosophy, Psychology, And Theology*.
34. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2016, *Moral Exemplarism, The Self, Motivation & Virtue Project*.
35. Zagzebski, Linda Trinkaus, 2017, *Exemplarist Moral Theory*, Oxford University Press.